



## غول ادبیات آلبانی درگذشت

اسماعیل کاداره، نویسنده آلبانیایی که بیش از نیم‌قرن در حوزه شعر و ادبیات داستانی فعالیت داشت، در ۸۸ سالگی درگذشت. ناشر آثار «کاداره» به گاردین گفته است، این نویسنده در روز دوشنبه و پس از انتقال به بیمارستان به‌خاطر ایست قلبی درگذشت. این نویسنده که آثارش به بیش از ۴۰ زبان دنیا ترجمه شده، در اوایل سال ۱۹۹۰ در پی فشارهای رژیم کمونیستی انور خوجه، آلبانی را ترک و به فرانسه پناهنده شد. انتشار کتاب‌هایش برای مدت‌ها در آلبانی ممنوع بود ولی در فرانسه با استقبال روبه‌رو شد. سال گذشته امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، در جریان سفرش به پایتخت آلبانی، نشان افتخار لژیون دونور را به او اعطا کرد. «ژنرال ارتش مرده»، «محاصره»، «قصر رویاها»، «مرثیه بر کوزوو»، «آوریل شکسته» و «رویدادها شهر سنگی» از جمله آثار این نویسنده هستند. کاداره برای آثارش که شامل نمایشنامه، فیلمنامه، شعر، مقاله و مجموعه داستان می‌شود، جوایز بین‌المللی متعددی از جمله جایزه بوکر بین‌الملل را دریافت کرده است.



## اینساید آوت نقطه عطف باکس آفیس

انیمیشن «درون و بیرون» در نوزدهمین روز اکرانش در یکشنبه، فروش اش از مرز یک میلیارد دلار هم گذشت که این امر از هر انیمیشنی که در تاریخ سینما ساخته شده، سریع‌تر اتفاق افتاده است. این فیلم در سومین آخر هفته اکران خود با مجموع ۴۶۹/۴ میلیون دلار آمریکای شمالی در صدر جدول باکس آفیس باقی ماند. نخستین قسمت این انیمیشن به کارگردانی پیت داکر در سال ۲۰۱۵ توسط پیکسار ساخته و توسط دیزنی توزیع شد و پس از اکران توانست جایزه‌ی اسکار بهترین فیلم پویانمایی را از آن خود کند. داستان این انیمیشن به احساسات انسان از جمله غم، شادی، انزجار، ترس و خشم مربوط می‌شود. در دومین قسمت این انیمیشن که کلسی مان آن را کارگردانی کرده است، احساسات جدیدی از جمله اضطراب، کسالت، خجالت و حسادت نیز اضافه می‌شوند. امی پولر، فیلیس اسمیت، لوتیس بلک، تونی هیل، لیزا لایپسرا و مایا هاوک صدایپیشگان این انیمیشن هستند.



## تعویق وسترن ریدلی اسکات

پروژه ساخت فیلم وسترنی که ریدلی اسکات قرار بود آن را کارگردانی کند به تعویق افتاد. در طول چند هفته گذشته خبر آماده شدن سه پروژه‌ی جدید ریدلی اسکات پخش شده بود. نام این سه پروژه مشخص نشدند، اما گمانه‌زنی‌ها بر این بود که این سه پروژه‌ی بیوگرافی گروه بی جی، تریلری درام و فیلمی وسترن هستند. با این حال مصاحبه‌ای که با طراح صحنه و لباس این فیلم یعنی جانتی یتس، انجام شد مشخص کرد که این فیلم وسترن که گمان می‌رود اقتباسی از زمان «اشباح درهم شکسته» از اس کریگ زالر است، به برف نیا دارد و به دلیل ورود به فصل تابستان فیلمبرداری اش به تعویق افتاده است. به گفته یتس: «این فیلم قرار نیست الان ساخته شود، زیرا فضای آن در برف می‌گذرد. نام این فیلم Freewalkers است. مشتاقم هر چه سریع‌تر فیلمبرداری آن شروع شود؛ چرا که فیلمنامه فوق‌العاده‌ای دارم». ریدلی اسکات، فیلمساز مشهور بریتانیایی است.

# آنکه به زندگی گفت آری

به بهانه هشتمین سالمرگ  
عباس کیارستمی

عکس: سیفاالله صمدیان



رضا صائمی  
خبرنگار گروه فرهنگ

هنوز نمی‌توان مرگ کیارستمی را باور کرد، شاید برای اینکه او همواره از زندگی گفت تا مرگ را پس برزند؛ فیلمسازی که چه در فیلم‌هایش و چه در کلام و مرامش، جریان زندگی جاری بود؛ کارگردانی که وقتی از رزله و خودکشی هم فیلم می‌ساخت، طعم زندگی می‌داد و به ستایش زیستن می‌پرداخت. از این رو شاید گزاره نباشد که روز تولد عباس کیارستمی «روز نکوداشت زندگی» نامگذاری شود. او راوی و ستایشگر زندگی بود و چیزی جز تصویر زندگی را قاب گرفت حتی در قلب ویرانی و نومیدی. کیارستمی جمله‌ای دارد چنین: «درست است که زندگی بسیار غم‌انگیز و بی‌هوده است اما تنها چیزیست که ما داریم... این جمله، روایتی اگزیستانسیالیستی از زندگیست، اینکه تنها چیزی که در اختیار داریم با همه رنج و ملالش، خود زندگیست. زندگی نه فقط به‌عنوان مکان و مجال زیستن که به‌مثابه امکان یک‌ممکن. تا آنچه هست راه آنچه می‌خواهیم بدل کنیم... خود زندگی البته به آدمی نشان می‌دهد آنچه می‌خواهیم لزوماً امر مطلوب نیست اما همواره امر ممکن است. این جمله کیارستمی همچنین روایتی است از آنچه امروزه در مطالعات زندگی روزمره بر آن تأکید می‌شود که گرچه زندگی روزمره سرشار از امر سرکوب‌شده و در انتقاد هژمونی قدرت و به تعبیر هابرماس مستعمره سیستم است اما در عین حال سرشار از نیروهایی رهایی‌بخش هم هست که به میانه‌ی مقاومت در زندگی روزمره ممکن می‌شود. در زمانه‌ای که سر می‌بریم که بیش از گذشته به‌نگرش کیارستمی نیاز داریم تا زندگی به محاق رفته را به زیست-جهان خود احضار کرده و شور و معنا را به آن برگردانیم که چیزی جز تجربه زندگی، راهی به رهایی نیست. از این رو خوانش سینمای کیارستمی نه فقط احضار سینما که احیای زندگی است. از سوی دیگر سینمای کیارستمی خود سینما بود، ماهیت و ذات سینما، زبان، بیان تصویر و آنچه در کتاب‌های سینمایی و تئوری‌هایش از سینما تعریف می‌شود. به قول مارتین اسکورسیزی، او نماینده عالی‌ترین سطح هنر در سینماست. یک سینمای ناب و خالص یا به گفته ورا مالوی، کلوزآپ کیارستمی واقعیت را به سینما برمی‌گرداند و کلام آخر را ژان-لوک گدار، فیلمساز و نظریه‌پرداز بزرگ سینما درباره او می‌زند: «سینما با گریفیت آغاز می‌شود و با کیارستمی پایان می‌یابد.»

کیارستمی به معنای واقعی کارگردان شاخصی بود که شاخصه‌های خاص خودش را در سینما داشت و دنبال می‌کند و هیچ‌گاه نیز تحت‌تأثیر مدهای روز فیلمسازی و موج‌های از راه رسیده نمی‌شود. خیلی دشوار است که یک عمر از مسیر سینمایی‌ات خارج نشوی و در این پایداری حرفی برای گفتن داشته باشی، نه صرفاً تداوم یک راه بی دلیل! یگانه بودن او در

سبک و سیاق سینمایی اش تمام‌قد بر منطق و پشتوانه‌های محکم سینمایی استوار است. در این مؤلفه‌های سینمایی کیارستمی آنچه برای من بیش از هر چیز مفهوم «زندگی» ارزشمند است و چه دردناک است کسی که زندگی را به تصویر می‌کشید و بر زیستن تأکید می‌کرد اینگونه ناپهنگام قصه مرگ را سرود. ردیای زندگی را می‌توان در همه آثار او جست‌وجو کرد حتی آنجایی که از مرگ حرف می‌زند یا به مرگ می‌اندیشد چنانچه شخصیت فیلم طعم گیلاس که در کشاکش مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زند در نهایت، زندگی را برمی‌گزیند. بی‌شک اکنون که کیارستمی دیگر نیست فیلم‌هایش برای همیشه کلاس درس سینماست و آنها که می‌خواهند زبان سینما را بیاموزند، باید الفبایش را از سینمای او یاد بگیرند. گرچه بسیاری خواستند کیارستمی شوند اما کپی هیچ‌گاه برابر اصل نشد. پسرک روستایی فیلم «خانه دوست کجاست» در پی پیچ و خم‌های دشوار راه، شعر زندگی را می‌سراید و در «زندگی و دیگر هیچ» که دیگر جز زندگی چیزی نمی‌گوید. «زندگی و دیگر هیچ» عباس کیارستمی را می‌توان مانفست سینمایی او دانست، عصاره و نماد تفکر او در سینما همین است: زندگی و دیگر هیچ. شاید همین تعلق او به زندگی بود که مرگش را ناگهانی کرد. تعلق به زندگی، نه از جنس دنیاطلبی و مادی‌اندیشی که از جنس خود زندگی، زیستن، زنده کردن، ساختن و احیاء. شور زندگی را با شعور زیستن آمیختن. اینها البته مضمون سینمای اوست. سینمایی برای زیستن و زندگی کردن. در فرم که او خود سینما بود و بی‌اغراق باید گفت یک نایفه سینما، یک نایفه نجیب. با فیلم‌های کیارستمی نه فقط می‌توان لذت برد و شوق زندگی کردن را آموخت که می‌توان سینما را نیز آموخت.

عباس کیارستمی اما فقط کارگردان سینما نبود اومی خواست نقاش شود و سینما را به بوم نقاشی بدل کرد. او تیتراژ خیلی از فیلم‌های مهم را ساخت. از تیتراژ فیلم «قصر» مسعود کیمیایی بگیرد تا تیتراژ فیلم «به همین سادگی» رضا میرکریمی. او اهل شعر و ادب بود و حافظ و سعدی را به سبک خلاقانه منتشر کرده بود. او نه فقط دوربین را می‌شناخت که یک عکاس حرفه‌ای هم بود. شاعرانگی را می‌توان در محتوای آثارش و عکاسی را می‌توان در زیبایی‌شناسی قاب‌هایش ردیابی کرد. ردی که تا همیشه در تاریخ سینما می‌ماند هر چند به قول حبیب رضایی، یک نما از سی‌نمای ایران برای همیشه سیاه شد. شاید بتوان بزرگترین میراث معنایی سینمای کیارستمی را در یک چیز خلاصه کرد؛ ستایش زندگی. جالب اینکه این راوی و ستایشگر زندگی، کتابی دارد به‌نام «مرگ و دیگر هیچ» که مجموعه یادداشت‌های جمع‌آوری شده اوست. اما او در این کتاب، مرگ را به‌گونه‌ای روایت می‌کند تا به زندگی اصالت دهد؛ کتابی که خواندنش انسان را از ترس مرگ می‌رهاند و بر میل به زندگی می‌افزاید. به باور کیارستمی زندگی یا عشق پاسخی است به معنای هستی و مرگ نجات‌آدمی از رنج این هستی است. خود او در یکی از یادداشت‌هایش در کتاب «مرگ و دیگر هیچ» نوشته است: «بی‌عقل چرا این همه زجر را تحمل می‌کنی، از چه می‌ترسی، به هر سو که بنگری پایان

رنج‌هایت را می‌بینی.» کیارستمی در سه فیلم «زندگی و دیگر هیچ»، «طعم گیلاس» و «زیر درختان زیتون» در واقع سه‌گانه‌ای درباره مرگ و زندگی می‌سازد. آقای خرمند در «زندگی و دیگر هیچ...»، پس از رزله رودبار، با اتومبیل خود به‌سوی محلی می‌راند که ظاهر آقرار است در آن جا با مرگ و نیستی روبه‌رو شود؛ اما سوار بر مرکب خود هر چه جلوتر می‌راند جز زندگی هیچ چیز دیگر نمی‌بیند و آقای بدیعی در «طعم گیلاس» به پیشواز مرگ و تباهی می‌رود و هر چه پیش‌تر می‌رود کورسویی از زندگی و امید می‌بیند. در فیلم‌های او همواره شاهد غلبه زندگی بر مرگ هستیم. مثلاً در صحنه‌ای از فیلم «زندگی و دیگر هیچ» اتومبیل آقای خرمند با فاصله از کنار گورستانی عبور می‌کند. برای لحظه‌ای یک اتومبیل نعش کش و جمعیتی سیه‌پوش و عزادار در پس زمینه تصویر دیده می‌شوند. مرثیه‌خوانی و ضجه و زاری سوگواران باعث غلبه حس حزن و اندوه می‌شود؛ اما بلافاصله با حرکت اتومبیل خرمند، شاخه و برگ‌های سبزی و باطراوت درختان زیتون اتومبیل نعش کش را که در بالای قاب تصویر دیده می‌شود، سپس پهنه گورستان را می‌پوشاند و همراه با موسیقی آرامبخش و بوالدی، که صدای مرثیه و ضجه و زاری عزاداران را خاموش می‌کند، چند دختر نوجوان در تصویر پدیدار می‌شوند که بر غلبه حس زندگی و حرکت بر رخوت مرگ و نیستی تأکید دارد. این تصویر نمادین، جوهره فیلم «زندگی و دیگر هیچ» است که کیارستمی با نام‌دها و استعاره‌های دیگری در سراسر فیلمش بر آن اشاره و تأکید کرده است. در حقیقت او با هر فیلمی که ساخته است ستایش خود را از زندگی چنان که هست با باید باشد، نشان داده و شدت بخشیده است. هر چند این ستایش را که همواره با نوعی سادگی گوارا و فروتنی طبیعی همراه است، نمی‌توان به‌معنای رضایت‌تمام و کمال از زندگی فرض گرفت. به عبارت دیگر فیلم‌های کیارستمی -در واقع سرگذشت آدم‌های آثار او- به سلسله‌ای از حوادث با پایان خوش ختم نمی‌شوند؛ گیرم احساسی که از آنها حاصل می‌شود گشاینده و رضایت‌بخش است. آنچه من می‌توانم بگویم این است که زندگی با همه پیچیدگی‌ها و مضامین اسرارآمیزش برای کیارستمی مفهوم کم‌وبیش ساده یا روشنی داشت و درک معنای آن، اگر حقیقتاً درک این معنا میسر باشد، چندان به «مرموزاندیشی» نیاز ندارد. چنانچه بپذیریم جست‌وجوی معنای زندگی پایانی ندارد الزاماً دلیلی هم وجود ندارد که آن را در اهاله‌ای از رمز و راز ببینیم. شاید تعبیر ساده‌تر این سخن این باشد که بگویم رابطه کیارستمی با زندگی و بیش از هر چیز با طبیعت، به‌دور از تندی و تعارض‌های جاری و متداول است و اغلب این احساس را واخوانی می‌کند که گویی همه چیز از چشم‌پرسرچه‌ای تیزبین و ذاتاً حساس و مهربان دیده یا روایت شده است. علاقه او به طبیعت، چه در فیلم‌هایش و چه در زندگی شخصی، بیابگر همین علاقه و میل او به زندگی بود. سینمای او پیام‌آور آرامش، اندیشه، صلح و ستایشگر زندگی انسانی بود. گرچه برخی آثار او بر خلاف جریان زندگی با مرگ آغاز می‌شود ولی سرانجام به زندگی می‌انجامد. مثلاً در همان صحنه پایانی فیلم برگزیده و جهانی طعم گیلاس در همان لحظه مرگ